

ط

وقتی کوچک بودم خانه‌ی ما کنار ایستگاه قطار بود. خانه‌ی ما دو

طبقه بود و حیاط بزرگی داشت. وسط حیاط حوض کوچکی داشتیم

که به شکل مستطیل بود. پدرم با طناب بلندی برای من تاب

درست کرده بود. ما در قفس یک طوطی داشتیم. پدرم برای دین

و مردم وطن شهید شد. مادرم خیاطی می‌کرد. او از ما می‌خواست

که فقط درس بخوانیم تا روح

پدرمان از ما شاد باشد. من از

آن زمان خاطرات زیادی دارم.



ط

حیاطِ خاطرَاتِ وِطْنِ طوْطی قِطَارِ طِنَابِ طوْلی

خِیَاطِ خَاطِرِه خَطْرِ خَطْرِنَاکِ طوْلِ طوْلَانِی طَبَقَه

طَلَا طَبْلِ قوْطی قَطْرَه سَطْلِ وَسَطِ مُسْتَطِیلِ

طَاوُوسِ طَالِبِی طوْطی وَسَطِ انضِیَاطِ خَطِ قَطِّ

حِیَاطِ خَانَه طِنَابِ بَلَنْدِ

خَاطِرَاتِ شِیرِینِ رِیلِ قِطَارِ

